

خیلواکی



استقلال

www.esteqaal.net

شنبه ۲۹ می ۲۰۲۱

ناتور رحمانی

(در گذرگاه ای تاریخ)

نمایشنامه

آدمها :

اشرف خان

زندانبان

پاسبان

زمان : دوران زمامداری یکی از امیران دست نشانده .

مکان : زندان ارگ کابل .

بیان صحنه :

زندانبان با ناراحتی و عصبانیت در اتاق می‌گردد و بدون وقفه با چوب تعلیمی دست داشته به موزه اش میزند . بعد با عجله بطرف میزش رفته دوسیه ای را باز میکند . نگاهی به آن انداخته و زنگ روی میز را با قهر میفشارد . صدای ممتد زنگ در فضای اتاق می پیچد که به اثر آن پاسبان با عجله داخل شده و با احترام می ایستد .

پاسبان – بلی صاحب ؟

زندانبان – تنبلی شماره هیچوقت نمی بخشم ، برو گمشو او دیوانه ره بیار .

پاسبان – اشرف خانه ؟

زندانبان – بلی ، اشرف خانه ، اشرف خانه (پاسبان برون میشود ، زندانبان از زیادت ناراحتی دست به دست میکوبد و با خود بلند بلند میگوید) هیچ چیز سر از یها تاثیر نداره ، بیدارخوی ، قین و فانه ، حتا تیل داغ ، هیچ نمی ترسن ، وطن میگن و جان میتن دیوانه ها .

اگه امروز اشرف خان گپ نزنه قومندان مره خات کشت ، مابین دو سنگ گیر ماندیم ، از یکطرف فشار انگریز ها ، از دگه طرف خشم قومندان روزگارمه سیاه ساخته .

(اشرف خان با لباس مندرس ، سر و صورت زخمی و زنجیر و زولانه ، در حالیکه شعله های خشم و نفرت از چشمانش میبارد داخل میشود ، پاسبان به اشاره ای دست زندانبان خارج میشود)
زندانبان – اشرف خان ! ای وضع و حالته بیبی ، هیچ بخود رحم نداری ، تاریکی های زندان آخر کورت خات کد .

اشرف خان – تاریکی های زندان بمه درس پایداری میته ، ای چشم ها ممکن کور شوه ، مگر بینایی ضمیر مه شماره میترسانه، ضمیرم آتش صد کوره اس – پاک سوزد کاخ استبداد تان .
زندانبان – زبانت بری شعر گفتن خوب زبانه میکشه ، یک کمی اوره بمرام ما هم بچرخان ، امروز باید گپ بزنی .

اشرف خان – ای زبان جز بری گفتن حرف حق ، و آزادی به هیچ مرام دگی نمی چرخه .
زندانبان – آزادی چیس ؟ امیر صاحب بری رفاه و آسایش مردم ، شب و روز زحمت میکشه ، و ای شما استین که آزادی ره از بین می برین .

اشرف خان – امیر شما مطابق دستور انگریز ها ، و به میل آنها زحمت میکشه ، رفاه و آسایش بری مردم زندان و تیرباران اس ؟ مردمی که از ترس دستگاه جبار امیر، شو خو به چشم شان راه نداره ، تو باید ایره بفامی که دره های ای وطن پُر از شیر اس ، او شیرمردانی که سر بکف بری آزادی و استقلال ای مملکت ، با بادارهای تان می جنگن .

زندانبان – خو دیدی . اصلاً شما چی میخاین ؟

اشرف خان – تو بیچاره هنوز نمی فامی ما چی میخایم ، یگانه آرزوی ما کسب استقلال اس و آزادی کشور . ارباب شما انگریز ها ، باید بفامه که ای کندوی عسل پُر از زنبور اس .

زندانبان – برتانیای کبیر آرزو داره کشور های فقیر و نادار ، و خرد و ریزه ره زیر حمایه پدرانہ خود بگیره ، و احتیاج شانہ رفع کنه ، و اونہا ره نمیگذاره کہ خرس و گرگ بخوره .

اشرف خان – کشوری کہ ده مستعمراتش افتو غروب نمی کنه ، باید متوجه آسیا، مخصوصاً افغانستان باشه وطن بیگانه سوز ما گور هر متجاوز خات بود ، انگریز به هیچوجه نمی تانه تجاوز مستقیم خوده ، ده لابلای کلمات و فریب کاری ها بیوشانه ، ما یکروز بزور بازوی بچه های ای وطن آزاد میسیم ، و بری دگه کشور های محکوم مثال و انگیزه ای رهایی میسیم ، و ای دایه مهربانتر از مادر ، دگه جرات کج نگاه کنده به ای خاک نخات داشت .

زندانبان – بسیار غافل استی ، و از قدرت بریتانیای کبیر و امیر بزرگ خبر نداری .

اشرف خان – بزرگی ده تفکر سالم اس و آزاد منشی ، نه ده زورگویی و غلامی ، می فامی کہ از قدرت ما امیر و ارباب تو می ترسه ، اینه بی بی مره از ترس ، ده زنجیر و زولانه بسته کدین .

زندانبان – زیاد مغرور نباش ، بالاخره گپ میزنی ، تو هنوز روش ماره بری قایل ساختن ندیدی .

اشرف خان – رنج و زحمت ما ، شکنجه و عذاب ما یک لحظه اس ، مگر شرمساری و حقارت شما ابدی اس . مه هیچگونه ترس ندارم ، چون زبون نیستم ، تاریخ گواه خات بود .

زندانبان – تاریخ کدام اس ؟ تاریخه خو ما نوشته می کنیم .

اشرف خان – تاریخه زورگویی ها ، متجاوزین ، مردم فریب ها و جلاد ها نوشته کده نمی تانن ، تاریخ حقیقی ره خو مردم نوشته می کنن ، شما روی سیاه های تاریخ ، کتی تاریخ غلط تان ده گور خات رفتین .

زندانبان – اشرف خان ! به خانوادیت رحم کو و دل بسوزان ، اگه بفکر خود نیستی .

اشرف خان – ما ده راه آزادی از جان و مال و اولاد خود تیر استیم .

زندانبان – بلبل زبانی ره بس کو ، فقط همکاری کو ، توبه نامه بتی بخشیده میشی .

اشرف خان – او کہ زبون اس و وجدان مرده ، همکار دزد و قاتل میشه ، مه به غیر از وطنپرستی و آزادی خایی کدام گناهی ندارم کہ توبه نامه بتم .

زندانبان – اگه گپ بزنی امیر صاحب و انگریز ها ، تره از نظر نخات انداخت .

اشرف خان – **قسم بخون پاک شهیدان ای وطن -- به چشم و دست دشمن ای خاک ننگرم .**

زندانبان – بسیار شاعری نکو ، تنها بگو اندیوال هایت ده کجا استن و چی نام دارن، دگه آزاد استی.

اشرف خان – تو خودت بندی استی ، مره چتو آزاد کده میتانی ، ای مردم همیشان اندیوال های مه استن و ده سراسر ای ملک بود و باش دارن .

زندانبان – اوسانه ای سر مگسکه بان ، بگو ده مقابل انگریز ها کی جنگ می کنه ؟
اشرف خان – هر افغان که عشق به وطن و آزادی داره ، جنگ می کنه .
زندانبان – تا چی وخت ؟
اشرف خان – تا روز آزادی .
زندانبان – ای آرزو ره ده گور خات بردی ، و آزادی ره نخات دیدی .
اشرف خان – مه کتی خون خود ، ده سند آزادی وطن مُهر می کنم ، رنگ خون مه و هزار ها
جانباز دگه رنگ بیرق ما خات شد .
زندانبان – کم کم مره عصبانی میسازی .
اشرف خان – آدم ضعیف و بی منطق عصبی میشه .
زندانبان – مه بی منطق استم ؟
اشرف خان -- اضافه به او جبون ، زبون و غلام بی همت .
زندانبان – دانته بسته کو بی پدر ، خونته خات ریختاندم .
اشرف خان – از هر قطره خون مه صد ها مبارز دگه پیدا خات شد ، و شما دون همتان و تجاوزگرانه
آرام نخات ماند ، تاریخ گواه خات بود .
زندانبان – شمشیر گواه خات بود ، که تره شقه شقه خات کد .
(زندانبان با عصبانیت چون دیوانه ها ، با شمشیر بجان اشرف خان بسته به زنجیرمی افتد ، و
ضربات متواتر به سینه ، شکم ، بازو ها و هر کجای بدن آن مرد مبارز وارد میکند ، فوران خون
فرش اتاق را رنگین میسازد . در لحظات که اشرف خان نفس های آخر را میکشد ، پاسبان با عجله
و وارخطا داخل شده خبر میدهد ، که مبارزین بالاحصار را آتش زده ، و انگریز ها را کشته اند ...
زندانبان به سرعت و هراسان از صحنه فرار میکند و پاسبان به دنبال اش ، اشرف خان با نجوا
میگوید :

آ ... ز ... ا ... د ... ی

و بعد دهن خون آلودش را به زمین چسپانده ، با آخرین نیروی باقیمانده اش فریاد می زند **وطن وطن**
، و جان میدهد ، روح آن شهید راه آزادی ، منتظر روز آزادی میگردد .

(پرده)